

تاریخی به ماجرای اشاره دارد که در سال ۲۷ در جنگ صفین روی داد و به پیدایی خوارج انجامید. در این جنگ پس از اینکه سپاه معاویه در آستانه شکست قرار گرفت، به پیشنهاد عمروعاص، سپاهیان معاویه قرآن را بر نیزه کردند و از سپاه علی علیه السلام خواستند که از جنگ دست بکشند و حکمیت قرآن را بپذیرند (نصرین مزاحم، ص ۴۷۸؛ دینوری، ص ۱۸۸). امام علی اعلام کرد که این درخواست، فریکارانه و به منظور فرار از شکست است و ازینرو فرمان به ادامه جنگ داد، ولی گروهی از سپاهیان ایشان خواستار پایان دادن به جنگ و قبول حکمیت قرآن شدند. در رأس این گروه اشعث بن قیس^۱ بود که معاویه قبلاً با او مخفیانه مذاکره کرده بود (دینوری، ص ۱۹۰؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ برای اقوال دیگر - علی اشعری، ص ۱۲۸؛ بغدادی، ص ۷۴-۷۵). اشعث پیش از این ماجرا نیز (نصرین مزاحم، ص ۴۸۱). با اصرار اشعث و کسانی دیگر، از جمله مشعر بن قذکی و زید بن حُصَین، و تهدید حضرت علی به قتل یا تسلیم و تحویل او به معاویه، جنگ متوقف شد (طبری، ج ۵، ص ۴۹؛ مسعودی، ج ۳، ص ۱۴۱؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۱۱۴). امام در وضعی که دشمن پدید آورده بود پیشنهاد معاویه را برای متارکه جنگ و تعیین نماینده برای مذاکره پذیرفت و ماجرای تحکیم شکل گرفت.

معاویه، عمروعاص را که به زیرکی معروف بود، به نمایندگی برگزید و علی علیه السلام مالک‌اشتر یا به قولی عبدالله بن عباس (دینوری، ص ۱۹۲؛ ابن‌اعثم کوفی، ج ۱، ص ۴۲۷) و به قولی دیگر، ابوالاسود دُثلی را انتخاب کرد (ابن‌عبدربه، ج ۵، ص ۹۳)، اما با مخالفت همان کسانی که توقف جنگ را بر وی تحمیل کرده بودند، مواجه شد و این بار نیز نمایندگی ابوموسی اشعری به امام تحمیل شد. یکی از انگیزه‌های انتخاب ابوموسی تعصبات قومی و قبیله‌ای بود، زیرا بسیاری از آنان، از جمله اشعث بن قیس، همانند ابوموسی یمنی بودند (نصرین مزاحم، ص ۵۰۰؛ مجلسی، ج ۳۳، ص ۲۹۸). پس از انتخاب ابوموسی، سند تحکیم نوشته شد و امام بر خلاف میل خود و برای حفظ مصالح امت اسلامی آن را امضا کرد (طوسی، ج ۲، ص ۲۶۰). در این سند آمده است که علی و معاویه و سپاهیان، حکمیت قرآن و سنت پیامبر را پذیرفته‌اند و ابوموسی اشعری و عمروعاص، باید بر این اساس تا ماه رمضان آینده، حکم خود را ابلاغ کنند و هر حکمی که بدهند در امان خواهند بود. در پایان سند نام چندتن از اصحاب علی علیه السلام و معاویه به عنوان شاهد آمده است (نصرین مزاحم، ص ۵۰۴-۵۰۸؛ نیز - دینوری، ص ۱۹۴-۱۹۶؛ طبری، ج ۵، ص ۵۳-۵۴؛ ابن‌اعثم کوفی، ج ۱، ص ۴۳۳؛ ابن‌جوزی، ج ۵،

محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، چاپ احمد فہمی محمد، قاهره ۱۳۶۷-۱۳۶۸/۱۹۲۸-۱۹۲۹، چاپ افست بیروت [بی‌تا]؛ ابگناتی بولیانوویچ کراچکوفسکی، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ترجمه ابوالقاسم باینده، تهران ۱۳۷۹؛ فتح‌الله مجناتی، «بیرونی و هند» در بررسی‌هایی درباره ابوریحان بیرونی بمناسبت هزاره ولادت او، تهران ۱۳۵۲ش؛ مسعودی، مروج (باریس)؛

AL-Bīrūnī, *Alberuni's India*, ed. & tr. by Edward C. Sachau, 1962, repr. Lahore 1978; *Encyclopaedia Iranica*, s.v. "Bīrūnī, Abū Rayhān. VIII: Indology" (by Bruce B. Lawrence); *Encyclopaedia of religion and ethics*, ed. James Hastings, Edinburgh 1980-1981, s.vv. "Hinduism" (by W. Crooke), "Patañjali" (by R. Garbe); *Encyclopedia of religion*, ed. Mircea Eliade, New York 1987, s.vv. "Bīrūnī, Al-" (by Bruce B. Lawrence), "Patañjali" (by Georg Feuerstein); Tuvia Gelblum, "[Review of] Studies in 'Alberuni's India', BSOAS, XLVIII, pt.2 (1985); M.S. Khan, "[Review of Al-Bīrūnī's] India", *Islamic culture*, vol.60, no.2 (April 1986); Bruce B. Lawrence, "Al-Bīrūnī's approach to the comparative study of Indian culture", in *Biruni symposium*, ed. Ehsan Yarshater, Columbia: Columbia University, Iran center, 1976; idem, "The use of Hindu religious texts in al-Bīrūnī's *India* with special reference to Patanjali's Yoga-Sutras", in *The Scholar and the saint: studies in commemoration of Abū'l-Rayhan al-Bīrūnī and Jalāl al-Dīn al-Rūmī*, ed. Peter J. Chelkowski, New York 1975; Fathullah Mujaṭṭabī, *Aspects of Hindu Muslim cultural relations*, New Delhi 1978; F. E. Peters, "Science, history and religion: some reflections on the India of Abū'l-Rayhān al-Bīrūnī", in *The Scholar and the saint*; Hellmut Ritter, "Al-Bīrūnī's Übersetzung des Yoga-Sūtra des Patañjali", *Oriens*, vol.9 (1956); Franz Rosenthal, "Al-Bīrūnī between Greece and India", in *Biruni symposium*; Arvind Sharma, "Al-Bīrūnī's India as a source of political history", *Central Asiatic Journal*, vol.26, no. 1-2 (1982); idem, *Studies in 'Al-Beruni's India'*, Weisbaden 1983; G.H. Youssefi, "Abu-Reyhan Biruni: a lover of truth", in *Biruni symposium*; R.C. Zaehner, *Hindu and Muslim mysticism*, London 1960.

/ لایلا هوشنگی /

تحکیم (۱)، واقعاتی در جنگ صفین. تحکیم در لغت به معنای داوری خواستن و حکم قرار دادن است و در اصطلاح

ص ۱۲۲؛ ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۶). اشعث بن قیس سند تحکیم را برای مسلمانان خواند؛ گروهی، از جمله عرو بن اذینه، با آن مخالفت کردند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» سر دادند و می‌گفتند که در دین خدا هیچکس نباید دیگری را حَکَم قرار دهد. این گروه به «مُحْکِمَةُ اُولَى» معروف‌اند (علی اشعری؛ بغدادی، همانجا؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۱۱۵). جمعی از کسانی که قبول حکمیت را به علی علیه‌السلام تحمیل کرده بودند نیز به این مخالفان پیوستند و قبول حکمیت را کفر و گناه کبیره خواندند و گفتند که ما از آن توبه کردیم و علی هم باید توبه کند. امام سخن این گروه را نپذیرفت و با آیات قرآنی با آنان مواجه کرد (نصرین مزاحم، ص ۵۱۳-۵۱۴؛ میرد، ج ۲، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ طبری، ج ۵، ص ۶۴-۶۶؛ مفید، ص ۱۸۰؛ نیز - خوارج^۵). به این ترتیب، گروهی با اصرار زیاد علی علیه‌السلام را به قبول حکمیت واداشتند و در اندک زمانی نظرشان را تغییر دادند و قبول حکمیت را کفر دانستند. این دوگانگی در رفتار سبب شده است که برخی محققان میان گروهی که حکمیت را تحمیل کردند و گروهی که پذیرش آن را کفر دانستند، فرق بگذارند، از جمله برونوف^۱ گفته است که گروه اول از قاریان و گروه دوم از بدویان بوده‌اند (ولهاوزن^۲، ص ۳۲). این نظر بر واقعیات تاریخی منطبق نیست و مورخان تصریح کرده‌اند که همان کسانی که حکمیت را بر علی علیه‌السلام تحمیل کردند، بر وی اعتراض نمودند. همچنین گروهی گفته‌اند که مخالفت پس از اظهار نظر حکمین صورت گرفت. این نظر نیز درست نیست، زیرا پس از متارکه جنگ، امام علی سپاه خود را از صفین به سوی کوفه حرکت داد و در این هنگام دوازده هزار تن از سپاهیان با اعتراض به قبول حکمیت، از آن حضرت جدا شدند و با رهبری کسانی چون عبدالله بن کواء و شَبَّث بن ربعی به محلی به نام خرواء رفتند. در این هنگام هنوز دو حَکَم به مذاکره نپرداخته بودند. ظاهراً، این ماجرا نتیجه ترفند کسانی از قبیل اشعث بن قیس کُذبی، خُرقوص بن زُهَیر و شَبَّث بن ربعی بوده است (- یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ طبری، ج ۵، ص ۷۲-۷۳، ۸۲؛ شهرستانی، همانجا؛ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۸۹؛ سیوطی، ص ۱۷۴).

ابوموسی اشعری و عمروعاص در رمضان همان سال در دَوْمَةُ الْجَنْدَل توافق کردند که هر یک، موکل خود را از خلافت عزل کند و سپس انتخاب خلیفه را به شورای مسلمانان واگذارند (نصرین مزاحم، ص ۵۴۴؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۲؛ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۸۲، ۲۸۴)، اما ابن اعثم کوفی (ج ۱، ص ۴۴۰) گفته است که آن دو بر عزل علی و معاویه و انتخاب عبدالله بن عمر به عنوان

خلیفه توافق کردند. روز اعلام نتیجه حکمیت، عمروعاص با این بهانه که سن ابوموسی بیشتر و مقام او والاتر است، پیشنهاد کرد نخست رأی او را اعلام کنند. ابوموسی طبق قرار، علی علیه‌السلام را از خلافت عزل کرد ولی عمروعاص که پس از او سخن گفت، معاویه را بر مسند خلافت تثبیت نمود (نصرین مزاحم، ص ۵۴۶؛ مسعودی، ج ۳، ص ۱۲۸). این رأی سبب رنجش طرفداران امام علی شد و میان آنان و عمروعاص سخنان تندى رد و بدل گردید.

شبهات خوارج درباره تحکیم، سبب بحثهای کلامی طولانی و پیدایی فرقه‌های مختلف شد. خوارج با استناد به بعضی آیات - از جمله «... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفْضَحُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاضِلِينَ» (حکم جز از آن خدا نیست، که حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران است؛ انعام: ۵۷)، «... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داورى نکرده‌اند، آنان خود کافرانند؛ مائده: ۴۴) و نیز آیات ۴۷ و ۴۸ - سورة مائده و آیه ۶۷ سورة یوسف - می‌گفتند حاکم فقط خداست و نمی‌توان دیگران را حَکَم قرار داد، لذا تعیین اشخاصی برای حکمیت در واقعه صفین کاری خلاف و گناه کبیره بوده است. از سوی دیگر، بیشتر آنان مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانستند و بر این پایه به کفر علی علیه‌السلام و معاویه حکم می‌کردند و جنگ با آنان را لازم می‌شمردند. ظاهراً مقصود آنان از این سخن که حَکَم جز از آن خدا نیست، منحصر به موضوع تحکیم نبوده بلکه انکار دولت و حکومت به‌طور عام بوده است. حضرت علی نیز ناظر به همین تلقی آنان، جمله مشهور خود را گفت که آنان سخن حقی می‌گویند (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) و از آن نتیجه باطل می‌گیرند (لَا إِمْرَءَ إِلَّا لِلَّهِ)، چرا که انتظام امور مردم بدون امیر و فرمانروا، نیکوکار یا تبهکار، از هم می‌گسلد (- نهج البلاغه، خطبه ۴۰). در هر صورت این اعتقاد خوارج دیری نپایید (طبری، ج ۵، ص ۷۵؛ علی اشعری، ص ۶۵) و آنان بزودی ضرورت امامت، به معنای رهبری، را دریافتند. در واقع واقعه تحکیم، مبدأ تحول، یا دست‌کم، بروز اعتقاد خوارج نسبت به موضوع امامت شد؛ آنان بعد از واقعه تحکیم و خروج بر امام علی، با حذف بُعد الهی و شرعی امامت، آن را تا حد مدیریت سیاسی و اجتماعی مردم کاهش دادند تا جایی که همه خوارج، بجز نَجْدَات که اصل ضرورت امامت و حتی رهبری را انکار می‌کردند، معتقد شدند که هر کسی که قائم به کتاب و سنت و عالم به آن دو باشد، شایسته امامت است، امامت با بیعت دو تن تحقق می‌یابد (نویختی، ص ۱۰) و از سوی دیگر، خروج بر امام ستمکار واجب است (بغدادی، ص ۵۰).

سیدکیلاتی، بیروت ۱۴۰۶/۱۹۸۶؛ احمدین علی طبرسی، الاحتیاج، چاپ محمدباقر موسوی خراسانی، بیروت ۱۴۰۱/۱۹۸۱؛ طبری، تاریخ (بیروت)؛ محمدین حسن طوسی، تلخیص الشافعی، چاپ حسین بحر العلوم، قم ۱۳۹۲/۱۹۷۴؛ علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، نهج البلاغه، چاپ صبحی صالح، بیروت [؟ ۱۳۸۷]، چاپ افست قم [بی.تا.]: محمدین بزید میرد، الکامل فی اللغة والادب، چاپ تغارید بیضون و نعیم زرزور، بیروت ۱۴۰۹/۱۹۸۹؛ محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، چاپ محمدباقر محمودی، تهران ۱۳۶۸ ش؛ مسعودی، مروج (بیروت)؛ محمدین محمد مفید، الاختصاص، چاپ علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، [بی.تا.]: نصرین مزاحم، وقعة صفین، چاپ عبدالسلام محمد هارون، قاهره ۱۳۸۲، چاپ افست قم ۱۴۰۲؛ حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعة، چاپ محمداصادق آل بحر العلوم، نجف ۱۳۵۵/۱۹۳۶؛ یولیوس ولهاوزن، احزاب المعارضة السياسية الدیة فی صدرالاسلام: الخوارج و الشیعة، ترجمه عن الالمانية عبدالرحمان بدوی، کویت ۱۹۷۶؛ یعقوبی، تاریخ.

/ یعقوب جعفری /

تحکیم (۲) - قضا

تحلیف - حلف؛ قسم؛ قضا

تحلیل - طلاق؛ نکاح؛ برده و برده داری

تحلیل و تقسیم - حد (۲)

تحمل حدیث، اصطلاحی در علوم حدیث، به معنای فراگرفتن و شنیدن حدیث از راههای معین. در «تحمل» راوی، حدیث را از دیگری - که در اصطلاح به او شیخ می‌گویند - به یکی از طرق معتبر در تحمل حدیث فرا می‌گیرد (خطیب، ص ۲۲۷؛ ابوشهبه، ص ۹۴). تحمل حدیث به معنای حمل آن نیز هست؛ اما علمای حدیث به این جهت اصطلاح تحمل را بر حمل ترجیح داده‌اند که تحمل به معنای «حمل با مشقت» است و از آنجا که حمل حدیث مستلزم وجوب احتیاط در عدم تداخل حدیث با سخنان دیگر است، خالی از مشقت نیست (فضلی، ص ۲۲۳).

بیشتر دانشمندان علوم حدیث بدون تعریف تحمل حدیث، سخن را از اهلیت راوی برای تحمل آغاز کرده‌اند (شهیدثانی، ص ۲۱۶؛ مامقانی، ج ۳، ص ۵۷؛ صالح، ص ۸۸؛ عتر، ص ۲۱۰). مراد از اهلیت، وجود شرایطی است که موجب صلاحیت راوی در اخذ حدیث می‌شود. این شرایط عبارت‌اند از: عقل، قوه تمیز، ضبط (فضلی، ص ۲۲۴). رکن اصلی در

در واقعه صفین، همانطور که گفته شد، موضوع تحکیم بر امام علی تحمیل گردید. امام در آن زمان، شرایط پذیرش تحکیم را به نفع اسلام و جامعه اسلامی نمی‌دانست، اما به ضرورت آن را پذیرفت و در عین حال، اساس تحکیم را قرآن و سنت پیامبر قرار داد و بنا به سند تحکیم، دو حکم با این شرط تعیین شدند که بر اساس قرآن و سنت پیامبر داورى کنند (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵). در بیان علی علیه السلام پذیرش تحکیم اساساً کار نادرستی نیست و تا وقتی که داور برخلاف قرآن سلوک نکرده، حکم او پذیرفتنی است. قرآن کریم در مواردی مسلمانان را به تعیین حکم توصیه کرده است، از جمله برای حل اختلافات میان همسران که بیم طلاق برود (نساء: ۳۵) و تعیین نوع قربانی به عنوان کفاره صید در حال احرام (مائده: ۹۵). پیامبر نیز در غزوه بنی قریظه، سعد بن معاذ را حکم کرد (ابن عبدربه، ج ۵، ص ۹۸؛ و نیز - بغدادی، ص ۷۹-۸۰). امام علی علیه السلام در مناظره با ابن کواء و چند تن دیگر از خوارج، به همین نکات توجه داد و آنان مجاب شدند و به آن حضرت پیوستند (طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۵).

به گفته ابوالحسن علی اشعری (ص ۵۸) شیعیان درباره واقعه تحکیم دو نظر داشتند؛ گروهی پذیرفتن تحکیم از سوی حضرت علی را تقیه دانستند و تقیه را در این موارد مجاز خواندند، چنانکه پیامبر نیز در اول اسلام چنین می‌کرد، گروهی دیگر تحکیم را اساساً عملی درست تلقی کردند، خواه تقیه بوده باشد خواه نباشد. در کتابهای ملل و نحل و کتب کلامی شیعه، از کهنترین روزگاران، نشانی از چنین تقسیمی نیست (برای نمونه - سعد اشعری، ص ۱۲-۱۳؛ نوبختی، ص ۱۶).

منابع: علاوه بر قرآن؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۸۵/۱۳۸۷-۱۹۶۵، چاپ افست بیروت [بی.تا.]: ابن اثیر؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، چاپ سهیل زکار، بیروت ۱۴۱۲/۱۹۹۲؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ۱۴۱۲/۱۹۹۲؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵، چاپ عبدالمجید نرحینی، بیروت ۱۴۰۴/۱۹۸۳؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت ۱۴۱۱/۱۹۹۰؛ سعد بن عبدالله اشعری، کتاب المقالات و الفرق، چاپ محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۶۱ ش؛ علی بن اسماعیل اشعری، کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، چاپ هلموت ریتز، ویسبادن ۱۴۰۰/۱۹۸۰؛ عبدالقاهرین طاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالسرعة، [بی.تا.]: احمدین داود دینوری، الاخبار الطوال، چاپ عبدالستعم عامر، قاهره ۱۹۶۰، چاپ افست قم ۱۳۶۸ ش؛ عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر ۱۳۷۸/۱۹۵۹؛ محمدین عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، چاپ محمد